

ایمان در جهنم

غوطه‌ور شدن در اقیانوس دروغ



گوتو تورو

بیوگرافی

تورو گوتو یکی از اعضای نهضت هماهنگ در کشور ژاپن، بعنوان کشوری با پایه‌ی دموکراسی در جهان امروز ما، مثل تعداد زیادی از دیگر اعضای نهضت در این کشور، تا به این زمان دوبار رپوده شده است. اولین بار در سال ۱۹۸۷ زمانی که او تنها ۲۳ سال داشت، اتفاق افتاد. در آن زمان برادر بزرگش که قبلاً عضو نهضت هماهنگ بوده با اصرار از پدرش می‌خواهد تا تحت برنامه‌ی تحمیل اجباری مذهبی برادر کوچکش را از نهضت هماهنگ بیرون آورند. آنها او را رپوده و به یک هتل برده و بعد به یک آپارتمان منتقل کردند و در طی آن مدت سعی کردند تا رابطه‌ی او را کاملاً با دنیای بیرون قطع کنند و در واقع با گوتو همان کاری را کنند که قبلاً بر روی خود او انجام شده بود. منتهی این بار گوتو توانست بنحوی بگریزد. دومین بار یازدهم سپتامبر سال ۱۹۹۵ بود که گوتو برای دیدن خانواده‌اش به خانه‌ی پدری خود در غرب توکیو رفته بود. در حین صرف شام بود که پدرش گفت «می‌خواهم کمی با تو صحبت کنم.» گوتو در این لحظه متوجه نگاههای عجیب والدین، برادر و خواهرش شد که همگی دور میز غذا نشسته بودند.

ناگهان پدر بهمراهی برادر بزرگش به او یورش آورده و از دو طرف او را گرفته و کشان کشان بسوی اتومبیل بیرون از خانه بردند. از آنجا او را به یک آپارتمان در شهر نیگاتا منتقل کردند. این آپارتمان از قبل برای حبس آماده شده بود، برای همین پنجره‌ها و درها بطور مخصوص قفل شده بودند. بمحض رسیدن به آن مکان برادر و پدرش به او گفته بودند که «هیچ توافقی وجود نخواهد داشت و هیچ تغییری هم در ارتباط با وضعیت تو در این مکان شکل نخواهد گرفت مگر اینکه بتوانیم موضوع را حل و فصل کنیم.»

بعد کنشیشی تندرو از «کلیسای انجیلی نیتسو» بنام «کشیش ماتسونوگا» به آن مکان آمد و برای گوتو درباره‌ی انجیل سخن گفت که البته در لابلای گفتارش به اخبار و اطلاعات منفی بسیاری از نهضت هماهنگ اشاره می‌کرد. اینگونه گفتگوهای یک جانبه برای مدت دو سال در آن مکان ادامه داشت تا اینکه در ماه ژوئن ۱۹۹۷ او را به یک خوابگاه در «اویگوکو» در شهر توکیو بردند. اما این جابجایی در وضعیت او هیچ تغییری بوجود نیاورد.

گوتو ده سال دیگر از زندگی‌اش را در این مکان محبوس بود و در این مدت نتوانست حتی یک قدم بیرون از این مکان برود. شخصی بنام تاکاشی میامورا، فردی ماهر در شستشوی مغزی و تغییر اجباری مذهبی که از لحاظ بیرونی رئیس یک کمپانی هم بود، همیشه تعدادی از اعضای اسبق نهضت هماهنگ را به همراهی تعدادی از کارکنان کمپانی‌اش به محل حبس گوتو می‌آورد تا با محاصره و گفتگو، او را برای ترک نهضت تحت فشار قرار بدهند.

گوتو تورو، رییس انجمن قربانیان ژاپنی در مقابله با آدم ربایی و تغییر اجباری مذهبی، در یک تور سخنرانی درباره‌ی بیگناهی و اموری که بر او گذشته، سخن می‌گوید. در تور سخنرانی اخیرش در کشور کره، با اشاره به درگیریهای درونی و چگونگی حفظ ایمان خود، در دورانی که مجبور بود تا به بد و بیراهای عنوان شده نسبت به والدین راستین گوش بسپارد، به تشریح وضعیت خود در حبس و شکنجه های روحی و جسمی پرداخت. متن زیر ترجمه‌ی سخنان او در برنامه سرویس هفتگی روز یکشنبه بیست و دوم نوامبر در برابر شنوندگان کره‌ای است.

در آن دوران حبس بدرفتاریهای جسمی بسیار زشت و مخوف بودند، اما موضوع بسیار جدی تر جدال روحی بود. تنها هدف فرد مسئول شستشوی مغزی ناپود کردن ایمان معتقدین به نهضت هماهنگ است. برای انجام چنین امری، آنها در یک اطاق کاملاً بسته نسبت به ورود هرگونه اطلاعاتی از دنیای خارج، بطور مرتب اخباری نادرست، پلید، خودساخته و از روی تعصب در ارتباط با والدین راستین، خانواده‌ی راستین و نهضت هماهنگ را به خورد شما می‌دهند و در چنین شرایطی شما می‌خواهید تا تنها با دستهای خود گوشه‌ایتان را بپوشانید. یک موضوع خاص وجود داشت که تقریباً در تمامی مراکز حبس یا محل اسارت اعضای نهضت، مورد استفاده قرار می‌گرفت. تمامی گروههای مخالف نهضت بطور سیستماتیک سازماندهی شده و در یک شبکه‌ی ارتباطی اطلاعات را رد و بدل می‌کردند و به همین خاطر موارد مورد استفاده در تمامی مراکز حبس همیشه مشابه بود. در میان تمامی آنچه را که آنها در حق اعضاء انجام می‌دادند، ناگوارترین و شاق‌ترین آنها اخبار و اطلاعات ساختگی و نادرست و قبیح در باره‌ی پدر راستین بود. آنها اعلام می‌کردند که برای جمع‌آوری چنین اطلاعات و اخباری به کشور کره سفر می‌کردند. عنوان مطالب ساختگی آنها "هم خونی" بود که حول و حوش فحشاء و مسائل دروغ جنسی در زندگی پدر راستین دور می‌زد. در تعالیم نهضت آمده است که علت سقوط بشر هرزگی است، به همین خاطر پاکی امری بسیار مهم و حیاتی است. دقیقاً به این دلیل و برای خراب کردن این مسئله در زندگی اعضاء و والدین راستین، آنها با دست گذاشتن روی مسئله‌ی فحشاء، مطالبی را بسیار واضح و دقیق آماده کرده بودند که بگویند پدر راستین که درباره‌ی ی پاکی سخن می‌گوید خود درگیر مسائلی ناپاک چون هم خون شدن از طریق رابطه‌ی جنسی است. که برآستی احساس می‌کردید که این مطالب نمی‌توانند درست باشند.

اگر چه غیرواقعی و ساختگی بودن این اخبار را باور دارید، اما گوینده آنها را بشکلی بسیار ماهرانه و مخصوص برای شما بتصویر می‌کشد. آنها می‌دانند که اعضاء هیچوقت در دوران حبس نمی‌توانند به سراغ چنین مطالبی رفته و درباره‌ی آنها تحقیق کنند، به همین دلیل، بطور مرتب آن مطالب را با

صدای بلند در گوشتان می‌خوانند. شما بدون توانایی در خروج از آن اطاق، تحت فشار مجبور هستید تا را برای ساعتها به چنین اخباری گوش بدهید. اگر فقط یک روز بود، می‌شد آن را تحمل کرد، اما آنها هر روز شما را مجبور به شنیدن چنین اخباری می‌کنند.

والدین راستین نقطه‌ی مرکزی محبوب ایمان ما هستند، اما باور نمی‌کردم که می‌دیدم این تصویر بت‌دریج ساییده شده و کمرنگ می‌شود. در لحظه‌ی شنیدن آن اخبار ساختگی احساس می‌کنید که وجود روحی‌تان چنان با چاقو زخم‌آگین می‌شود که از روی درد فریاد می‌کشید. و اینگونه با تکرار این وضعیت، آن تصویری که شما از پدر راستین در خود دارید به تجسم پلیدی مبدل می‌شود.

تا به این زمان، هفت نفر از میان هر ده نفر ربوده شده و دچار آمده به چنین وضعیتی، نهضت را ترک گفته‌اند. دلیل این امر تحمیل و تغییر اجباری مذهبی است که با شدت هر چه تمامتر در حال اجرا است. درواقع تحمیل‌گران مذهبی بدینوسیله ایمان اعضاء را از بین می‌برند. والدین راستین زندگی ما هستند، به همین خاطر اعضاء حتی مصمم هستند که "اگر قرار است که زندگی من به از دست دادن والدین راستین ختم شود، بهتر است که همینجا بمیرم." با این حال می‌دانند که خودکشی آنها اندوه عظیم‌تری برای خدا و والدین راستین به‌مراه خواهد داشت. آنها بدون توانایی در دست زدن به خودکشی، احساس می‌کنند که با تداوم چنین شرایطی ممکن است که والدین راستین را انکار کنند. بسیاری از برادران و خواهران ربوده شده و به حبس گرفتار آمده از چنین عذاب دهشتناکی طی طریق کرده‌اند.

گاه موارد چنان مورد شکنجه قرار می‌گرفتم که آخر شب در دعا به خدا می‌گفتم، "خدایا، من دیگر یارای استقامت ندارم، اگر امکان دارد مرا به دنیای روح بفرست تا فردا دوباره در این وضعیت از خواب بیدار نشوم." من تنها بودم و طرف مقابل بصورت گروهی حتی تا ده نفر به سراغ من می‌آمدند و این بسیار مهیب و ترسناک بود. در میان آنها تعدادی از اعضاء سابق نهضت هم دیده می‌شدند که در همین مسیر بزور وادار به ترک نهضت شده و به بی‌ایمانی دچار آمده بودند. برادران و خواهرانی که در گذشته همراه من با قلبی پاک و بی‌ریا از خدا و والدین راستین پیروی می‌کردند، به آپارتمان محل حبس من می‌آمدند تا مرا به ترک نهضت ترغیب کنند. حتی یک از خواهرانی که در گذشته مسئول برگزاری ورکشاپی بود که من در آن شرکت کرده بودم، به سراغ من آمده بود. او یک خواهر فوق‌العاده و کسی بود که با محبت بسیار در آن ورکشاپ مرا راهنمایی می‌کرد. متأسفانه او بعد از شرکت در مراسم برکت ازدواج سی هزار زوج ربوده شده بود. ولی توانسته بود تا در حین اولین دوره‌ی ربوده شدنش بگونه‌ای دست به فرار زده و دوباره به نهضت بازگردد. اما واقعیت تلخ این است که وقتی با محبوس شدن شما بین خانواده‌ی شما و گروه مخالف رابطه‌ای شکل گرفت، آنگاه احتمال تکرار عمل ربودن تا زمانی که آنها با رنج و آزار بسیار شما را به دست برداشتن از ایمانتان مجاب کنند، بسیار بیشتر خواهد شد. بهرحال این خواهر دوباره ربوده شده بود و پس از مدتی سرانجام نهضت را ترک گفته بود و اکنون ناباورانه در برابر من قرار گرفته بود.

او با اشکهایی که بر روی چهره‌اش به پایین می‌غلطیدند به من گفت: "برادر گوتو، خیلی وقته که ندیدمت. آیا می‌فهمی که داری چه اشتباه بزرگی می‌کنی؟ چرا متوجه نمی‌شی؟" من در پاسخ داشتم می‌گفتم که "حتی اگر تو به من چنین حرفهایی بزنی ... که حرفم را برید و فریاد زد: "آیا به حرفهای من گوش می‌دی یا نه؟" چنان عصبانی شده بود که فنجان چای جلوی خود را برداشت و چای داغ

داخل آن را بروی من پاشید. لباسم خیس شده بودند. وقتیکه او در آن ورکشاپ با مهر و محبتی بسیار از من مواظبت می‌کرد، انسانی نبود که بتواند دست به چنین کارهایی بزند. من تعداد زیادی از اعضای سابق نهضت را ملاقات کردم که ربوده شده و تحت فشار دست از ایمان خود برداشته بودند. در این تحول، شخصیت هر کدام از آنها چنان دستخوش تغییر شده بود که برای من باور نکردنی بود. آنها کاملاً بیرونی و بسان افرادی خوشگذران به زندگی نظر دوخته و در عین حال بسیار ناامید بنظر می‌رسیدند. تعداد این دسته از برادران و خواهران بسیار زیاد است.

من سی و یک سال داشتم که محبوس شدم، ولی کم کم با فرار رسیدن سنین چهل احساس بیچارگی شدیدی به من دست داده بود. می‌دانستم که نعره کشیدن و فریاد زدن سودی برای من نخواهد داشت، در نتیجه تصمیم گرفتم که دست به اعتصاب غذا بزنم. بعد از تحمل سی روز روزه، به حد نهایی توانایی خودم رسیدم، به همین خاطر به خانواده‌ام گفتم که دست از روزه ببری دارم. اما آنها روز بعد به من غذایی ندادند...

گوتو در این قسمت از سخنانش تشریح کرد که چطور در مدت هفتاد روز تحریم غذایی، آنها تنها آب برنج خیس خورده، با کمی نوشابه به او می‌دادند. او همینطور تشریح کرد که او چطور در آشپزخانه به شکار ادویه‌جات، رب گوجه و سوس سویا و غیره می‌گشت که همین باعث شد تا همه چیز را در آشپزخانه پنهان کنند. بعد از آن بود که بسراغ پوست هویج و بازمانده‌های سبزیجات و غیره در سطل زباله دانی می‌رفت تا بتواند گرسنگی خود را برطرف کند. اما این کار او باعث شد تا آنها سطل زباله را هم پنهان کنند. بعد از آن بود که با خوردن دانه‌های برنج نپخته خود را زنده نگه می‌داشت.... بعدها کم کم مقدار کمی برنج پخته با ترشی ترب و ریشه‌ی گیاهان به او می‌دادند و این جیره‌ی غذایی او تا زمان آزادی بود.



برای دو سال بعد از آن بود که خانواده‌ام غذای معمولی مرا قطع کردند. در آن عکسی که شما از من دیده‌اید، که بعد از آزادی در محیط بیمارستان از من گرفته شده، من با قد ۱۸۲ سانتی تنها ۳۹ کیلو وزن داشتم. این نحیفی و ضعف نتیجه‌ی روزه گرفتن من نبود. دو سال بعد از آخرین روزه‌ای که گرفتم، من بر روی یک میز با خانواده ام غذا می‌خوردم، اما آنها بطور معمول غذا می‌خوردند ولی سهم من کمی جلیک دریایی (خشک شده) و ترشی ترب بود. آنها به مدت دو سال به من چنین غذایی داده و می‌گفتند "تو فعالیت‌های احمقانه‌ی بسیاری در نهضت هماهنگ انجام داده‌ای، اما اکنون نمی‌خواهی لااقل توی کله‌ات حتی کمی تحقیق و مطالعه درباره‌ی این نهضت داشته باشی. به همین خاطر حق غذا خوردن نداری!" بعبارت دیگر، چون من عضو نهضت هماهنگ بودم، آنها با من مثل انسان رفتار نمی‌کردند. بهرحال به مدت دو سال بعد از آن سی روز روزه، روزگار اینطوری بر من گذشت.

در طی هشت سال بین اولین و دومین دوره‌ی محبوس شدنم، من بطور مرتب کلام پدر راستین را مطالعه می‌کردم. در آن زمان احساس می‌کردم که یک دوره‌ی دیگری از رنج و عذاب حبس فرار خواهد رسید. به قول پدر راستین، "رنج و عذاب چیز بدی نیست." من هیچوقت ندیدم که پدر از دوران رنج و عذاب به زشتی عیبجویی کند. به خاطر سپرده بودم که "رنج و عذاب برای هر کسی که در راه خدا گام برمی‌دارد، اجتناب‌ناپذیر است. زمان رودررو شدن با رنج و عذابی عظیم، درواقع زمان تحولی عظیم است. استراتژی خدا در به ارمغان آوردن پیروزی از طریق رنج و عذاب است."

در طی دوران حبس من توانستم با استفاده از کلام پدر راستین به مثابه‌ی یک شمشیر در دستانم با شیطان بجنگم. تعالیم پدر برای من انرژی را بود. براستی تمامی محتویات زندگی والدین راستین^۱، بعنوان تجسم واقعی آن کلام، برای من بسیار نیروبخش بودند. والدین راستین از دوره‌هایی با رنج و عذابی عظیم‌تر طی طریق کرده‌اند ولی حتی در عمق چنین شرایطی پدر راستین بدون اینکه در پی آرامش خود باشد، نهضت خدا را تسکین می‌داد. صرف نظر از اینکه با چه شدتی با او بدرفتاری می‌کردند، اما بواسطه‌ی اینکه او در برابر خدا رفتاری برای دادن آرامش داشت، خدا همیشه او را مورد حمایت و حفاظت قرار می‌داد.

در طی دوران حبس، هر روز می‌بایست تحت فشار بمدت چهار تا پنج ساعت به اطلاعات و اخبار جعلی آنها گوش بدهم. در چنین وضعیتی روحتان پاره پاره می‌شود، اما من سعی داشتم تا به گفتار پدر راستین و چگونگی دوران زندگی او فکر کنم. سعی می‌کردم تا نه به خود بلکه به خدا بیاندیشم و به خاطر داشته باشم که او مراقب من است. دعا می‌کردم "خدایا، من هرگز به تو و والدین راستین خیانت نخواهم کرد. من بطور حتم بر این وضعیت غلبه خواهم کرد. بنابراین لطفاً از من مواظبت کن."

آنگاه خدا همچون والدین، براستی مرا بسان پسر خود درآغوش گرفت. حتی در عمق بدترین شرایط سخت، من به این فکر می‌کردم که اگر بتوانم به ورای سطح آنها بروم ... و خدا به من قدرتی عظیم می‌داد و من همیشه می‌توانستم روز بعد نبرد خود را از سر گیرم. بدینگونه من قادر بودم تا روز بروز بر اوضاع غلبه کرده و همچنان ادامه بدهم.

برادر بزرگتر و خواهر کوچکتر من قبلاً که عضو نهضت بودند، به همراهی همسر کنونی برادرم که او هم قبلاً عضو نهضت بود، در همان آپارتمانی بودند که من در آن حبس شده بودم. همسر برادرم قبلاً در برکت ۶۵۰۰ زوج با یک کره‌ای برکت گرفته بود اما بعدها او نیز ربوده و محبوس شده بود و در نتیجه‌ی آن شرایط سخت نهضت را ترک گفته بود. به‌رحال برادرم و همسرش و همینطور خواهر کوچک من همه از اعضای اسبق نهضت بودند ولی بواسطه‌ی دوران حبس و فشارهایی که توسط کشیش مسئول برنامه‌ی آدم ربایی بر آنها وارد آورده بود همه نهضت را ترک گفته و مسیحی شده بودند. به همین خاطر هر روز در آن آپارتمان کتاب انجیل خوانده و دعا می‌کردند. آنها می‌اندیشیدند که "خدا بطور حتم در حوزه‌ی ما است، عیسی هم همینطور در حوزه‌ی ما است و ما باید برادر بیچاره‌مان را که در دستان سان میانگ مون، آن ضد مسیح پلید اسیر است، نجات بدهیم."

1 در ژاپن زندگی نامی والدین راستین از زبان پدر راستین در قالب یک مجموعه کتاب چندین جلدی بطور وسیعی در اختیار همگان قرار می‌گیرد که تمامی اعضاء با مطالعه‌ی روزانه‌ی آن، درواقع با ایجاد ارتباط با نوع زندگی که والدین راستین داشته‌اند. به زندگی با ایمان خود سمت جهت می‌دهند. به همین خاطر در اینجا آقای گوتو از محتویات و چگونگی زندگی والدین راستین سخن می‌گوید.

در آغاز دوران حبس، آنها با من رفتار نسبتاً خوبی داشتند، همانطور که عیسی (به آنها) می‌گفت "دشمن خود را دوست مدار." اما هرگز فکر نمی‌کردند که این دوره بیشتر از یک سال بیانجامد. برخلاف انتظار آنها من تسلیم نشدم، نه بعد از گذشت یک سال، نه بعد از سه سال، پنج سال و نه بعد از ده سال. این باعث شد تا زندگی خود آنها نیز به یک زندگی آشفته‌گی و پریشانی مبدل شود. آنها نتوانستند به من اجازه‌ی فرار بدهند، تا در آن آپارتمان بطور مرتب به من چشم بدوزند. بعبارت دیگر زندگی آنها برای استراق سمع و زیر نظر داشتن من بطور تمام وقت صرف می‌شد و آنها برای سالها قادر نبودند تا کار دیگری انجام بدهند. اگر چه آنها هیچوقت چنین چیزی را عنوان نکردند اما آن رنجش در رفتارهای آنها قابل مشاهده بود، انگاری که می‌گفتند "تو زندگی ما را به باد دادی!" در پایان آنها احساس کردند که به خاطر نهضت هماهنگ حتی زندگی خودشان از بین رفت. به همین خاطر بدرفتاریهای خشونت بار با من شروع شد.

بعنوان مثال یکبار همسر برادرم که اکنون مسیحی شده بود، چندین بار پشت سر هم به من سیلی زده و با فریاد می‌گفت، بیدار شو! بیدار شو! او همچنان با خالی کردن سطل آب و یخ پشت گردن و توی پیراهنم فریاد می‌زد، بیدار شو! بیدار شو! او که هر روز انجیل می‌خواند و دعا می‌کرد، دست به چنین کارهایی می‌زد. برای او بسیار دشوار بود که مطالعات روزانه‌ی خود را در صحنه‌ی عمل پیاده کند.

بعبارت دیگر، من خدای راستین و عیسی راستین را در کنار خود داشتم. من در وضعیت بسیار دشواری بودم، اما وقتی که دعا می‌کردم، خدا برآستی روح و عشق خود را بسوی من سرازیر می‌کرد. به این دلیل در عین اوضاع دشواری که داشتم همواره حالت خوبی را در چهره‌ام حفظ می‌کردم.

اما این حالت و این قیافه‌ی من اعضای خانواده‌ام را بیشتر عصبانی می‌کرد. آنها با آشفته‌گی بسیار فریاد می‌زدند "تو چطور می‌توانی در عین آگاهی از این شرایط اینگونه با طراوت باشی؟" و بیشتر و بیشتر به من حمله‌ور می‌شدند. اما اصل الهی حقیقت محض است. وقتی که حوزه‌ی پلیدی به حوزه‌ی خوبی حمله می‌کند، و حوزه‌ی خوبی با یک طرز تلقی درست آن را پذیرا شده و در سکوت استقامت می‌کند، شرطهای غرامت بنا می‌شود. من در این مسیر می‌دیدم که هر چه بیشتر به من حمله می‌شود، ارتقاء روحی بیشتری را در خود احساس می‌کردم. ولی در مقابل آنها هر چه بیشتر عصبانی می‌شدند، بیشتر حمله می‌کردند و افت روحی بیشتری در آنها قابل مشاهده بود. سرانجام آنها بعد از سپری شدن دوازده سال و پنج ماه دیگر نتوانستند چنین شرایطی را تحمل کنند. این اعضای خانواده‌ی خودم بودند که بزور مرا ربوده و زندانی کرده بودند، اما خود آنها در پایان به من گفتند "برو بیرون! و مرا بیرون انداختند."

در طی آن دوازده سال و پنج ماه، یک چیز بر من مسلم شد. آنها همیشه اعلام می‌کردند که خدا و عیسی واقعی بطور حتم در حوزه‌ی آنها بوده ولی در مقابل شیطان از من حمایت می‌کند. آنها اصرار داشتند که سان میانگ مون ضد مسیح بوده و اصل الهی یاوهای بیش نیست و برای بیان این موضوع از میلیونها نوع کلمه و عبارت، گاه موارد رکیک استفاده می‌کردند. با این همه انسان تحت فشار در آخرین حد ممکن، شخصیت راستین خود را آشکار می‌سازد. من شاهد پدیده‌های بسیاری در پایان بودم که بدرستی به من نشان می‌داد که کدام حوزه اصیل و راستین است. نتیجه آشکار شده بر من این بود که والدین راستین برآستی ناجی راستین در ظهور دوباره هستند و بواسطه‌ی این درک

و فهم، من آزاد شدم. اگر پدر راستین دروغین بود و اصل الهی حقیقت نمی بود، من نمی توانستم در اینجا با این آرامش در برابر شما قرار بگیرم. من از خدا و والدین راستین به خاطر حمایت از من در تمامی طول آن دوران قدردانی می کنم.

بهرحال من بعد از دوازده سال و پنج ماه آزاد شدم، اما بعد از آزادی نمی دانستم که چه باید انجام بدهم. احساس می کردم که اگر گوشه‌ی خیابان بیافتم حتما از سرما خواهم مرد.

گرتو در اینجا چگونگی تصمیم گیری و رفتن به مرکز نهضت هماهنگ در شهر توکیو را تشریح کرد. او به یک پلیس مراجعه کرد که متأسفانه نمی خواست هیچ کمکی به او کند. بعد به قدم زدن در جهت یافتن دفتر مرکزی نهضت ادامه داد. بدن او بواسطه‌ی عدم دریافت مواد غذایی بسیار ضعیف و نحیف بود برای همین قدم زدن به مدت طولانی برای او امری دشوار بود مخصوصاً که او بمدت دوازده سال اصلاً در مسافت طولانی راه نرفته بود.

نمی دانستم که به کدام سوی باید بروم، اما تصمیم گرفتم تا به جلو بروم حتی اگر لازم باشد بر روی زمین خزیده بروم. من با کمک چوبی به مثابه‌ی عصا راه می رفتم و در مسیر راه از عابران آدرس دفتر مرکزی نهضت را می پرسیدم. اولین فرد مردی بود که گفت نمی داند. دومین فرد زن جوانی بود که از جلوی من رد می شد و من با تکیه به عصایم پرسیدم "ببخشید من فکر می کنم که دفتر مرکزی انجمن روحی مقدس برای اتحاد دنیای مسیحی همین اطراف باشه، آیا می دونید که دقیقاً کجاست؟" آن زن ایستاد و در حین اینکه با تعجب به این مرد عجیب و غریب نگاه می کرد چند قدم به عقب برگشت و گفت: "من عضو نهضت هماهنگ هستم!"

برادران و خواهران، بدون هیچ شکی این خدا بود که آن زن را بسوی من هدایت کرد. سرانجام من قادر بودم تا پس از دوازده سال و پنج ماه برای اولین بار با یک عضو صحبت کنم. احساس می کردم که چطور قلب ما متمرکز بر خدا و والدین راستین با هم مرتبط شده بود. من برآستی دلم برای رایحه‌ی قلبی برادران و خواهرانم تنگ شده بود و در آن لحظه به خاطر داشتن چنین موهبتی غرق لذت و شادی بودم. در طی آن دوران حبس، هیچ کانالی برای من وجود نداشت تا از حال پدر راستین و اینکه او چه می کند با خبر شوم. همانطور که من پیرتر می شدم، پدر راستین هم پیر می شد. به این دلیل فکر می کردم که شاید دیگر پدر به دنیای روح رفته باشد. با این حال امید داشتم تا بار دیگر بتوانم با پدر راستین برای انجام خواست خدا کار کنم. در آن لحظه از آن خواهر پرسیدم، آیا پدر راستین خوب هستند؟ او با درخشش تمام پاسخ داد "بله حال پدر همچنان خوب خوب است!" و من با خوشحالی از خدا به خاطر این خبر تشکر کردم. آن خواهر برای من تاکسی گرفت و حتی هزینه‌ی تاکسی را هم پرداخت کرد و اینگونه من قادر بودم تا به دفتر مرکزی نهضت بروم.

یک چیزی بود که من در تمامی طول دوران حبس برای آن دعا می کردم. من آشکارا بر سخت‌کوشی برادران و خواهران ژاپنی واقف بوده و احساس می کردم که اگر بدون شهادت دادن به چنین چیزی یا بدون انجام کاری در حق آنان بمیرم، بشدت متأسف و پشیمان خواهم بود. به همین خاطر دعا می کردم که "خدایا! من انسان گناهکاری هستم اما اگر امکان دارد از من بعنوان یک پیشکش استفاده

کن. من در طی این دوران حبس قادر به پیشکش هیچ گونه نتیجه‌ای نبوده‌ام. لطفا این نیاز قلبی مرا به داشتن نتیجه برای ژاپن و دنیا پذیرا شو!

با شنیدن سخنانم تا به اینجا حتما تمامی شما فکر می‌کنید که من دارای خانواده‌ای بسیار ترسناک هستم. پدرم اکنون به دنیای روح رفته است. من واقعا به والدینم علاقه داشتم و آنها هم همینطور مرا دوست داشتند. برادر و خواهرم و من همگی با هم رابطه‌ی بسیار گرمی داشتیم و به همین خاطر با هم به نهضت پیوسته بودیم. اما بعدها این وضعیت باورنکردنی و وحشتناک روی داده بود و من از تمامی شما خواهش دارم تا به دلیل اصلی و ریشه‌ای چنین رویدادی بیانیدیشید.

این مسئله نتیجه‌ی خطاهای کشیشهای مسیحی مخالف نهضت بود. آنها ذهن مردم را تنها با اطلاعات یک جانبه و پلید مشغول کرده بودند. این موضوع باعث شده بود تا والدین با نگرانی نسبت به فرزندانشان به این بیانیدیشند که "چگونه می‌توانیم فرزندمان را نجات بدهیم؟" پاسخ آن ایمان شکن‌ها همواره این بود "آدم ربایی تنها راه ممکن است." در واقع هیچ خانواده‌ای در آرزوی انجام چنین اعمال و رفتار مفرطی نیست، اما چون به آنها چنین گفته شده است، آنها نیز فکر می‌کنند که چاره‌ای جز این ندارند. در طی چنین مسیری پولهای هنگفتی بین گروههای مخالف نهضت هماهنگ در گردش بود. آنها بمدت چهل و سه سال به چنین اعمالی ادامه می‌دادند. در همین لحظه که با شما صحبت می‌کنم لاقول پنج برادر و خواهر هستند که می‌دانیم در حبس و شکنجه بسر می‌برند.

در ژاپن حل این معضل امری بسیار دشوار شده است. اما فرزندان راستین برای مقابله با چنین چیزی به ژاپن آمده‌اند. یکی از مسائلی که مرا پس از دوازده سال دوری بسیار متحیر کرده بود این بود که می‌دیدم در طی این مدت فرزندان راستین چطور باشکوه رشد کرده و متعهد و قابل اتکاء هستند. برادران و خواهران بسیاری هستند که هنوز در خطر آدم ربایی و حبس بسر می‌برند، اما اکنون فرزندان راستین برای آنها بپا خاسته‌اند. من بعنوان یکی از قربانیان آدم ربایی و حبس اجباری، از فرزندان راستین تشکر کرده و مصمم هستم تا به مبارزه برای رفع چنین وضعیتی ادامه بدهم.

بسیار سپاسگزارم.

گوتو در فوریه‌ی سال ۲۰۰۸ بعد از دوازده سال و پنج ماه روی آزادی را دید. او بواسطه‌ی سوء تغذیه‌ی بسیار شدید، بگونه‌ای که حتی نمی‌توانست بر روی پای خود بایستد، بلافاصله در بیمارستان بستری شد. او پس از مدتی تحت مراقبتهای پزشکی، کم کم به حالت عادی بازگشت. بعدها با تحت پیگرد قرار گرفتن دادخواهی گوتو در مراجع قانونی کشور، مادر، برادر بزرگتر، زن برادرش، خواهرش، تاکاشی میامورا، و کشیش ماتسوناکا همگی به جرم آدم‌ربایی و تغییر اجباری مذهبی متهم و دستگیر شدند.



دو مکانی که گوتو در آن محبوس بود



دریافت برکت ازدواج بدنبال آزادی و
همینطور تداوم فعالیت‌های گوتو در ژاپن

